

مالکانه را افزایش می دهند. ولی همان طور که می دانیم، این بهره هزینه ای برای کشاورزی محسوب می شود. نظام اجاره ای این امر را به روشنی نشان می دهد، و در نظام رهنی با وجود اینکه هزینه ها مخفی هستند اما سبک تر به نظر نمی رسند. در نظام اجاره ای این اقدامات کمکی اجاره گیرنده را در شرایطی قرار می دهند که مجبور به پرداخت نرخ های بهره بیشتر است. در شرایطی که مالک و کشاورز یک نفر هستند به نظر می رسد به نفع شان تمام شده است، ولی افزایش بهره مالکانه باعث بالا رفتن قیمت ملک می گردد. این امر می تواند به بالا رفتن قرض های ملک منجر گردد و این خود مسلماً هزینه های جانشین وی را، چه خریدار و چه وارث، افزایش خواهد داد. در اندک زمانی، این کمک های تخصیص داده شده به کشاورزی حتی در این مورد نیز به صورت اقداماتی در جهت منافع مالک حقیقی، یعنی وام دهنده ریخوار، درمی آید.

ولی او اکثر اوقات در شهر اقامت دارد؛ این همان جایی است که مالکان بزرگ ارضی نیز قسمت عمده عایدات خود را مصرف می کنند. بنابراین افزایش بهره مالکانه، بخشش های مالیاتی و برخی کمک ها، به معنی نوعی تحمیل بر شهر به نفع روستا یا بازگشت ارزش های شهر به سوی روستا نیست، بلکه به معنی این است که در خارج از کشاورزی توده های مصرف کننده شهری به دست چند مالک ارضی که اکثر اوقات در شهرها به سر می برند و نیز وام دهندگان شهری آنها چپاول می شوند. جریان فزاینده ارزش ها در شهرهاست؛ ارزش هایی که دیگر به روستاها باز نمی گردند متناظرند با جریان و حرکت رو به افزایش مواد غذایی به شکل گندم، گوشت، شیر و غیره که دهقان برای پرداخت مالیات ها و بهره های ناشی از قرضش مجبور به فروش آنهاست. ولی همزمان با تخریب مداوم صنایع خانگی در روستاها (برای مصارف شخصی)، و احتیاج روزافزون به محصولات صنعتی تولید شده در شهرها، جریان حرکت ارزش ها از روستا به شهر افزایش پیدا می کند. ولی این جریان با وجود اینکه از نظر قوانین ارزش موجب فرسایش کشاورزی نمی شود با این همه اثرات آن، همانند سایر عواملی که در بالا بدان اشاره شد، عبارت اند از فرسایش جوهره کشاورزی، و فقیر کردن خاک از مواد غذایی اش. پیشرفت در تکنیک کشاورزی به جای اینکه این ضرر را جبران کند بیشتر معطوف به تکامل روش هایی است که هر چه بیشتر باعث فرسایش خاک شده و مواد غذایی را که سالیانه از آن برداشته می شوند و به سمت شهرها جریان می یابند افزایش می دهند.

در مخالفت با نظر فوق این مطلب را عنوان می کنند که زراعت جدید به تعادل در کشاورزی اهمیت زیادی داده و خواستار آن است که از طریق یک کوددهی اختصاصی مواد غذایی برداشته شده از زمین بدان بازگردند. ولی این موضوع به هیچ وجه آنچه را که در بالا گفتیم نقض نمی کند. فرسایش تدریجی خاک حقیقتی ثابت شده است. با در نظر گرفتن روابط موجود کنونی میان شهر و روستا و روش های جدید کشاورزی، در صورت عدم وجود کودهای شیمیایی، تخریب کامل کشاورزی با سرعت زیاد انجام می شد. این کودها اجازه می دهند تا از کاهش حاصلخیزی خاک جلوگیری شود؛ ولی احتیاج به استفاده از آنها در مقیاسی بیش از پیش قابل توجه، هزینه دیگری است که بر دوش کشاورزی قرار می گیرد، ولی این هزینه نیز مانند هزینه های دیگر از یک قانون

طبیعی به وجود نمی‌آید، بلکه از شرایط اجتماعی فعلی ناشی می‌شود. با از میان بردن تضاد آشتی‌ناپذیر موجود میان شهر و روستا، لاقفل میان شهرهای بزرگ با جمعیت متراکم و مناطق روستایی تقریباً خالی از سکنه، مواد به عاریت گرفته شده از زمین می‌توانند همگی به آن بازگردند، و کودهای شیمیایی نه برای علاج زمین، بلکه حداکثر به منظور تقویت برخی عناصر موجود در آن مورد استفاده قرار گیرد. در این صورت نتیجه هر نوع پیشرفت تکنیکی در کشاورزی، حتی بدون استفاده از کودهای شیمیایی، افزایش قدرت خاک در زمینه مواد غذایی قابل حل خواهد بود. باید توجه داشت که با وجود کلیه پیشرفت‌های زراعت در انگلستان، بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۸۰ بازده گندم کاهش یافته، حال آنکه تا آن زمان این بازدهی در حال افزایش بوده است. برداشت سالیانه به طور متوسط برای هر جریب برحسب بواسو برابر است با:

سال	مقدار	سال	مقدار
۱۸۵۷ تا ۱۸۶۲	۲۸/۴ بواسو	۱۸۶۹ تا ۱۸۷۴	۲۷/۲ بواسو
۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸	۳۰/۸ بواسو	۱۸۷۵ تا ۱۸۸۰	۲۲/۶ بواسو

این کاهش از سال ۱۸۸۰ متوقف گردیده است، ولی علتش افزایش حاصلخیزی خاک نبوده، بلکه بر اثر وجود رقابت ماوراء بحار، زمین‌های نامساعد برای کشت گندم به صورت مرتع درآمدند، تا آنجا که تنها حاصلخیزترین زمین‌ها زیر کشت باقی ماندند. سطح زیر کشت گندم از سال ۱۸۷۰ تا امروز از ۳,۸۰۰,۰۰۰ جریب به ۱,۹۰۰,۰۰۰ جریب رسیده؛ یعنی درست به نصف تقلیل یافته است.

در ضمن بایستی از امراض مربوط به چهارپایان و بیماری‌های گیاهی نیز نام برد که در طول رشد کشت سرمایه‌داری به بی‌رحمانه‌ترین شکلی کشاورزی را تحت فشار قرار داده‌اند.

برخی از این بیماری‌ها در چندسال اخیر چنان رشد پیدا کرده‌اند که تهدیدی برای قطع کامل فعالیت کشاورزی منطقه محسوب می‌شوند. در این مورد می‌توان از ویرانی‌ها و خسارات ناشی از شته^۱، دوری فور^۲، تب برفکی^۳، pote, clopée، و بیماری‌های خوک نام برد.

«خسارات ناشی از شته مو در فرانسه، در سال ۱۸۸۴ بالغ بر ۱۲۵,۹۰۰,۰۰۰ فرانک تخمین زده شد، در سال ۱۸۸۵ برابر ۱۶۵/۶ میلیون، در سال ۱۸۸۶ معادل ۱۷۵/۳ میلیون، در سال ۱۸۸۷ برابر ۱۸۵/۱ میلیون و در سال ۱۸۸۸ برابر ۶۵/۵ میلیون فرانک محاسبه شده است. طبق آخرین گزارش‌ها، خسارات این بیماری هنوز ادامه دارد. این حشره و حشتناک، از زمان پیدایش تاکنون در ۶۳ بخش پراکنده شده و صدهزار هکتار تاکستان را ویران کرده است.»^۴

1. phylloxéra

2. doryphore

3. aphteuse

۴. بوراشک (Jurashck)، تحقیقی بر نظام‌های اقتصادی جهان، ص ۳۲۸.

در آلمان بر اثر بیماری تب برفکی و (clopée) این خسارات به بار آمد:

تعداد چهارپایانی که میتلا به بیماری شدند	تعداد مزارع	سال
۳۱,۸۶۵	۱۲۴۲	۱۸۸۷
۸۲,۸۳۴	۳۱۸۵	۱۸۸۸
۵۵۵,۱۷۸	۲۳,۲۱۹	۱۸۸۹
۸۱۶,۹۱۱	۳۹,۶۹۳	۱۸۹۰
۸۲۱,۱۳۰	۴۴,۵۱۹	۱۸۹۱
۴,۱۵۳,۵۱۹	۱۰۵,۹۲۹	۱۸۹۲

از سال ۱۸۹۲ میزان امراض کاهش یافته است، ولی در سال ۱۸۹۶ بالغ بر ۶۸,۸۷۴ مزرعه جدید و ۱,۵۴۸,۴۲۹ رأس حیوان مورد سرایت بیماری و اگیر قرار گرفتند. اینها ارقامی هولناک‌اند.

علت اصلی این افزایش سریع خطر شیوع امراض و اگیر را بایستی جایگزین نمودن دام‌ها و گیاهان محلی با نژادهای «تکامل یافته»، یعنی محصولات پرورش‌های مصنوعی، دانست؛ انتخاب طبیعی باعث می‌شود که مساعدترین نمونه‌ها برای حفظ نژاد و نوع باقی بمانند. ولی انتخاب مصنوعی در جامعه سرمایه‌داری این هدف را کاملاً از نظر دور می‌دارد. تنها نگرانی‌اش انتخاب و تولید مثل نمونه‌هایی است که بیشترین ارزش را تولید کنند و کمترین هزینه‌ها را در برداشته باشند؛ نمونه‌هایی که قسمت‌های مورد استفاده آنها، به زیان قسمت‌هایی که هیچ‌گونه سودی تولید نمی‌کنند حداکثر رشد را داشته باشند. نژادهایی این چنین «تکامل یافته» از انواع طبیعی سودی به مراتب بیشتر تولید می‌کنند، ولی مقاومت و قدرت استقامت آنها به مراتب کمتر است.

ولی درحالی‌که نیروی مقاومت نژادهای «تکامل یافته» کاهش پیدا می‌کند تعداد آنها روزبه‌روز در حال افزایش است. دام‌ها و گیاهان «تکامل یافته»، که تنها از طریق مراقبت دائمی می‌توانند رونق پیدا کنند، امروزه حتی در دسترس دهقانان خرده‌پا نیز قرار می‌گیرند (به سبب تلاشی که در زمینه بهبود وضع بهره‌برداری‌های آنها در جریان است). ولی همزمان با این موضوع خصلت بهره‌برداری نیز تغییر می‌کند؛ این تغییر تکان‌دهنده در دام‌داری ظاهر می‌شود. چراگاه تابستانی، که باعث تازه‌نفس شدن دام و تقویت آن می‌شد، رها می‌شود؛ اصطبل‌های دهقان نه تکامل یافته‌اند و نه توسعه پیدا کرده‌اند (به علت کمبود پول). در این اصطبل‌های تنگ و کثیف که دام قوی قرون وسطایی در صورت لزوم می‌توانست زمستان را پشت سر بگذارد، دام آسیب‌پذیر امروزی در تمام مدت سال محبوس است. حتی در انگلستان نیز، که پرورش دام به تکامل یافته‌ترین شکل خود انجام می‌گیرد، اغلب اوقات اصطبل‌ها نامناسب به نظر می‌آیند.

«جناب ویلسون فاکس^۱، در گزارشش دربارهٔ لانکاشایر^۲ عنوان می‌کند که اصطبل‌های غیربهداشتی با معماری بد، فضای ناکافی و تهویهٔ غیرکافی، به میزان زیادی باعث شیوع سل در بین دام‌ها می‌شوند؛ به هر گاو به جای ۶۰۰ پای مکعب تنها ۲۰۰ پای مکعب هوا می‌رسد، و هیچ‌گونه اقدامی برای جدا کردن دام‌های آلوده به بیماری صورت نمی‌گیرد. طبق یک گزارش اگر قرار بود قانون در مورد اصطبل‌ها اجرا شود، در بخش چارلی^۳ باید ۱/۵ ساختمان‌های اصطبل‌ها را خراب می‌کردند.»^۴

یکی از عللی که حملهٔ حشرات موذی را به کشاورزی مساعد می‌ساخت از بین رفتن پرندگان حشره‌خوار بود. این نابودی نه تنها از شکار این‌گونه پرندگان ناشی می‌شد، بلکه بیشتر ناشی از توسعهٔ تمدن بود که محل‌هایی را که این پرندگان لانه می‌کردند نابود می‌کرد (درختان، پرچین‌های زنده و جایگزین نمودن آنها با نرده‌های فلزی و غیره). در بهره‌برداری از جنگل، بهره‌برداری بزرگ و مدرن است که مستقر می‌شود؛ یعنی جانشین شدن روش قطع شاخه‌های قطور درخت به وسیلهٔ روش قطع کامل آن، و نیز جایگزین شدن درختان همیشه‌سبز، که رشدی سریع دارند و خیلی زود دارای ارزشی تجاری می‌شوند، به جای درختان سابق که از رشد کمتری برخوردار بودند. همهٔ اینها باعث ویران شدن جنگل‌ها توسط حیوانات موذی می‌شوند.

اگر این‌گونه روش‌های مدرن پرورش و بهره‌برداری، نیروی مقاومت گیاهان و دام‌ها را در مقابل ارگانسیم‌های کوچکی که آنها را تهدید می‌کنند کاهش می‌دهند، توسعهٔ جدید ارتباطات به این حیوانات مضر اجازه می‌دهد که به سرعت پراکنده شوند و مناطق مختلفی را کاملاً ویران نمایند. در عین حال که خاک فقیرتر می‌شود، محصولات نیز آسیب‌پذیرتر می‌گردند. علاوه بر هزینهٔ کوددهی، مخارج مربوط به جلوگیری از بیماری‌ها نیز افزوده می‌شود. زمانی که انسان در مقابل این هزینه‌ها عقب‌نشینی کند یا نتواند از عهدهٔ آنها برآید، برداشت‌های نامطلوب محصول و بیماری‌های واگیری که به گیاهان و حیوانات صدمه می‌زنند، تخریب کشاورزی را کامل خواهند کرد.

۵. کاهش جمعیت روستا

همان‌طور که دیدیم رشد شهرهای بزرگ و رونق صنعت، که باعث فرسایش بیش از پیش زمین و تحمیل هزینه‌هایی سنگین بر کشاورزی و افزایش هزینه‌های کوددهی به منظور جبران این فرسایش می‌شود، اثر دیگری نیز به دنبال دارد که عبارت است از ربودن کارگران بخش کشاورزی. در فصل هفتم مشاهده کردیم که رشد واحدهای بزرگ کشاورزی دهقانان خرده‌پا را که ذخیرهٔ واقعی نیروی کار کشاورزی را تشکیل می‌دهند از روستا می‌رانند. با وجود این، روند مزبور محدودیت‌های خود را نیز داراست.

1. Wilson Fox

2. Lancashire

3. Chorley

۴. گزارشی از تحقیق سال ۱۸۹۷ در مورد کشاورزی انگلستان، ص ۳۶۳.

از سوی دیگر، در فصل گذشته مهاجرت‌ها و مهاجرت‌های موسمی ناشی از احتیاج دهقان خرده‌پا به نوعی درآمد کمکی مورد مطالعه قرار گرفتند. این جابه‌جاشدن‌ها نیز کشاورزی را از کارگرانی که برای یک بهره‌برداری علمی و صحیح مورد نیازند محروم می‌سازند؛ ولی از سوی دیگر این کارگران سرمایه‌های جدیدی را که از صنعت به دست آمده‌اند با خود به بخش کشاورزی می‌آورند و شرایط را برای یک بهره‌برداری صحیح فراهم می‌سازند.

ولی ترک و به فراموشی سپردن روستاها، که محصول جاذبه شهرهای بزرگ و مناطق صنعتی است، نتایج کاملاً متفاوتی به دنبال خواهد داشت.

مزدبگیران در شهرها به مراتب آسان‌تر از روستاها می‌توانند به کار مشغول شوند؛ در آنجا موقعیت برای تشکیل یک خانواده مستقل به مراتب آسان‌تر فراهم می‌شود و بالاخره در شهرها آزادترند و امکان بهره‌مندی از مظاهر تمدن برای‌شان بیشتر است. هر قدر شهر بزرگ‌تر باشد امتیازات یاد شده بیشتر است و قدرت جذب آن شهرها افزایش می‌یابد.

در روستا تنها در شرایطی می‌توان خانواده مستقلی را بنا نهاد که یک واحد کشاورزی مستقل از طریق خرید یا اجاره ایجاد شود. این امر در مناطقی که بهره‌برداری‌های بزرگ در حال رشدند مشکل‌تر نیز می‌شود؛ انگیزه‌های نیرومند مهاجرت ساکنان این مناطق به سوی شهرها از این موضوع ناشی می‌شود. ولی در مناطقی که زمین بیش از حد تجزیه شده است نیز ایجاد یک خانواده با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شود. افزایش جمعیت باعث بالا رفتن قیمت زمین شده به طوری که تشکیل خانواده حتی برای پسران دهقان نیز مشکل می‌شود. در مورد خدمتکاران، نوکران و دختران روستا، تشکیل خانواده به مراتب مشکل‌تر است. این افراد اغلب محکوم‌اند تا در تمام طول زندگی‌شان نه تنها از مالکیت، بلکه از ازدواج و تشکیل خانواده نیز محروم باشند و برای همیشه به صورت اعضای فرعی یک خانواده بیگانه باقی بمانند. برای رسیدن به استقلال و آزادی، به ازدواج و تشکیل خانواده، تنها یک وسیله برای‌شان باقی می‌ماند؛ و این وسیله توسط حامی خانواده، مدافع ازدواج، عمده دهقان پرهیزکار و اشراف‌زاده روستایی عابد برای‌شان قدغن می‌شود؛ این وسیله عبارت است از قرار به سوی سوسیالیسم-دموکرات‌ها در شهرها، اشخاصی که به اصطلاح پایبند اصول اخلاقی نیستند و باعث از بین رفتن خانواده و ازدواج می‌شوند. این انگیزه برای خدمت کشاورزی بسیار قوی است. این موضوع در سطوری از جزوه یک دهقان، که زندگی و احساسات این خدمه را تجزیه کرده است، به خوبی به چشم می‌خورد. در آن می‌خوانیم:

«در هیچ شرایطی بیش از وضعیت تأهل خدمه و کارگران کشاورزی که صاحب هیچ چیز نیستند شأن و آزادی انسان مورد تجاوز قرار نگرفته است. از آنجا که مشکلات ایجاد شده بر سر راه پیوند ازدواج کاملاً مشخص است، لذا از وارد شدن در این موضوع خودداری می‌کنیم و تنها به اثرات و نتایج ناشی از چنین شرایطی می‌پردازیم. از آنجا که از یک سو اکثریت انسان‌های عادی قادر به سرکوب کامل تمایلات جنسی خود نیستند و از سوی دیگر شرایط فعلی جامعه به شکلی نیست که

این غریزه در حد مشروع ارضا گردد، بنابراین باید منتظر بود تا سدهای به وجود آمده برای حفظ نظم فعلی شکسته شوند. روابط نامشروع میان جنس‌های مخالف نتیجه ضروری این اوضاع تحمیلی است. ساکنان روستا با این روابط انس گرفته‌اند و درس‌های اخلاقی و موعظه‌های کشیش‌ها برای ریشه‌کن کردن این عادات از جامعه ناتوان و بیهوده‌اند. این طبقات عموماً قادر به ازدواج به شکلی که امروزه رایج است نیستند. به همین دلیل است که به اشکال پست‌تری در زمینه روابط جنسی روی می‌آورند... واضح است که در چنین شرایطی زندگی یک خدمتکار یا یک کارگر عموماً در معرض بزرگ‌ترین تحقیرها قرار می‌گیرد و باعث مخفی‌کاری‌ها، دروغ‌گویی‌ها، نیرنگ‌ها، بدنامی‌ها، قیدهای غیرطبیعی و بی‌حرمتی‌هایی از همه نوع می‌شود. به علاوه افکار عمومی در روستا همیشه با تلخی موجب سانسور و کنترل رفتار فرد می‌شود. بسیاری ترجیح می‌دهند تا در دل هممه و غوغای شهرهای بزرگ خود را از نگاه تیزبین دهکده رها سازند.

«قسمت اعظم آنهایی که روستاها را به سوی شهرها ترک می‌کنند، به علت عدم وجود عشق و قیودی که بر امیال آنها تحمیل شده است، به سوی این تئاتر مملو از فسق و فساد جذب می‌شوند و نسل در نسل آنها، به‌جز موارد استثنایی، بایستی در شرایط رقت‌بار و انحطاطی فزاینده به سر برند. از سوی دیگر می‌توان در چند کلمه زندگی لذت‌بخشی را که در انتظار فرزندان کارگر کشاورزی است ترسیم نمود. با وجود اینکه این کالای انسانی کمیاب است، ولی وجودش تنها هزینه‌ای برای والدین است؛ والدینی که به‌ندرت قادرند به تعلیم و تربیت فرزندان خویش بپردازند و اغلب اوقات هیچ‌گونه درکی از احساس شادی حاصل از وجود اولاد ندارند. غالباً این بچه‌های بیچاره، افتخار غم‌انگیز سربار جامعه شدن نصیب‌شان می‌گردد و وارد شدن آنها به زندگی برای والدین‌شان احتیاج و خجالت به بار می‌آورد. بعد از این شروع غم‌انگیز نوبت به آموزشی ناقص می‌رسد، و قله این زندگی مملو از رنج و زحمت، که عموماً در بی‌کسی به پایان می‌رسد، نوعی بردگی طاقت‌فرساست.»^۱

کارگر در شهر با سهولتی بیش از روستا نه‌تنها قادر به ازدواج و تشکیل خانواده است، بلکه بعد از اتمام کارش می‌تواند به‌عنوان یک شهروند با هم‌نظرانش تفاهم ایجاد نماید. علاوه بر آن به‌سبب قدرت تشکیلات و از طریق شرکتش در زندگی جامعه و کشور قادر به کسب شرایط بهتر کار و زندگی است.

این امر نیز باعث جذب کارگر روستایی به سوی شهر می‌شود.

انگیزه‌های دیگری نیز وجود دارند. هر قدر بهره‌برداری کشاورزی متمرکزتر باشد اشتغال‌های عرضه شده به کارگزارانش نامنظم‌تر خواهند بود. درحالی‌که برخی ماشین‌آلات مانند خرمن‌کوب، که

۱. یوهان م. فیلزر (Johann M. Filzer)، نگاشتی بر توسعه اجتماعات انسانی... به‌خصوص در زمینه موفقیت دهقانان،

بخشی از کارگران به کار گرفته شده در فصل زمستان را بیکار می‌کنند، به طور محسوسی باعث کاهش تعداد کارگران می‌شوند، بعضی دیگر از ماشین‌ها مانند بذرپاش به صرف نیروی کار بیشتری احتیاج دارند. بهره‌برداری با روش تناوب باعث کشت گیاهانی چون سیب‌زمینی، کلم و ترب‌سیاه می‌شود؛ گیاهانی که در دوره رشدشان در چندین نوبت به مراقبت‌های مخصوص احتیاج دارند: آنها را باید وجین کرد، زیر آنها بیل زد، آنها را دسته کرد و غیره. بنابراین کشت متمرکز عموماً در زمستان به تقلیل تعداد کارگران و در تابستان به افزایش تعداد آنها گرایش دارد (اگر سطح زیر کشت را ثابت فرض کنیم). این کار از یک سو باعث کاهش قابل ملاحظه تعداد خدمتکاران و کارگران به کار گرفته شده در تمام مدت سال، که باید آنها را تغذیه کرد، می‌شود و از سوی دیگر به شکلی هر چه نامنظم‌تر تعدادی مزدبگیر آزاد را به استخدام درمی‌آورد. این عدم اطمینان فزاینده به وضع زندگی، در مناطقی که کشاورزی تنها منبع درآمد است کارگران کشاورزی را به سوی شهرها روانه می‌کند، یعنی به نقاطی که اگرچه در آنجا نیز امکان یافتن جایگاهی مطمئن وجود ندارد ولی لاقلاً به طریقی بخت آنها در یافتن اشتغال بیشتر است.

مهاجرت به مناطق صنعتی و شهرها، به تدریج که تجارت توسعه می‌یابد و ارتباط میان شهر و روستا آسان‌تر می‌شود و کارگر مزرعه اوضاع شهر را بهتر می‌شناسد و آسان‌تر به آنجا سفر می‌کند، بیش از پیش به صورت پدیده‌ای عمومی درمی‌آید.

تسهیل ارتباط میان شهر و روستا و نیز میان مرکز تولیدی و بازار، یکی از شرایط اصلی رونق تولید متمرکز در کشاورزی به حساب می‌آید. تمام کشاورزان با حرارت و شوق زیادی باید برای تکامل خطوط آهن و خدمات پستی تلاش کنند و کوشش کنند تا این خدمات گسترش پیدا کند. ولی همین پستی که برای آنها اطلاعاتی را درباره بازار بورس از طریق برخی نامه‌های اداری می‌فرستد، ممکن است برای کارگران مزرعه نامه‌هایی از اقوام‌شان در شهر داشته باشد که در آنها چه بسا از فرار از دست بردگی روستایی اظهار خشنودی کرده باشند. برای آنها روزنامه نیز می‌آورد؛ البته تنها روزنامه‌های موافق. ولی هر قدر این روزنامه‌ها «موافق‌تر» باشند، زندگی لذت‌بخش کارگران شهری را، البته برای انتقاد از درخواست‌های آنها، بیشتر منعکس می‌کنند و کارگران کشاورزی بیچاره را بیشتر وسوسه می‌کنند. همین راه‌آهنی که ماشین‌آلات و کود شیمیایی برای دهقان می‌آورد و برای مصرف‌کننده شهری گندم، گوشت و کره‌اش را می‌برد، باعث می‌شود تمام کسانی که دهقان را در تولید محصولش یاری می‌دادند از دسترس وی دور گردند.

نظامی‌گری که جوانان روستایی را به شهرها جذب و آنها را با زندگی شهری آشنا می‌کند نیز همین اثرات را دربردارد. آن کسی که به سربازخانه می‌رود تنها برای مدت دو سال از کشاورزی جدا نمی‌شود، بلکه این جدایی اغلب همیشگی خواهد شد. از سوی دیگر تعجب‌آور است که مشاهده می‌کنیم مالکان بزرگ ارضی و دهقانان عمده، یعنی دقیقاً کسانی که بیش از همه از نظامی‌گری رنج می‌برند، در میان پرحرارت‌ترین مدافعان آن قرار می‌گیرند.

کارگرانی که صاحب هیچ چیز نیستند، و در میان آنها در وهله اول مجردها، آسان‌تر از سایرین روستا را ترک می‌کنند. ولی هر قدر هزینه‌های تحمیل شده بر کشاورزی سنگین‌تر باشند (هزینه‌هایی از قبیل مالیات‌ها، قرض‌ها و فرسایش خاک) رقابت میان بهره‌برداری‌های دهقانی و بهره‌برداری‌های بزرگ یا بهره‌برداری‌های ماوراء بحار، که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، شدیدتر می‌شود؛ و برای حمایت از رقابت مجبور می‌شوند تا از مظاهر و احتیاجات خود در زمینه تمدن چشم‌پوشند و برخی اوقات حتی از احتیاجات ساده زندگی نیز بگذرند و داوطلبانه خود را تا سطح توحش پایین آورند؛ و هر قدر زمین قدرت خود را در به زنجیر کشیدن دهقان بیشتر از دست بدهد، مهاجرت به شهرها به صورت یک قانون در میان دهقانان خرده‌پا نیز متداول خواهد شد.

این مهاجرت هم‌اکنون از افزایش طبیعی جمعیت نیز فراتر رفته و کاهشی مطلق در جمعیت روستایی به وجود آورده است. در امپراتوری آلمان بین سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۵، تعداد واحدهای کشاورزی از ۵,۲۷۶,۳۴۴ واحد به ۵,۵۵۸,۳۱۷ واحد رسید. سطح زیر کشت از ۳۱,۸۶۸,۹۷۲ هکتار به ۳۲,۵۱۷,۹۴۱ هکتار رسید. ولی در همین مدت جمعیت کشاورزی از ۱۹,۲۲۵,۴۵۵ نفر به ۱۸,۵۰۱,۳۰۷ نفر، یعنی به میزان ۷۲۴,۱۴۸ نفر، تقلیل یافت. این کاهش به مناطق مربوط به مالکیت‌های کوچک دهقانی نیز، همانند مناطق مربوط به مالکیت‌های بزرگ دهقانی و لاتیفوندیوم‌ها، سرایت کرد. این کاهش در کلیه استان‌های کشور پروس و در کلیه ایالت‌های مهم امپراتوری (به‌جز در برنشوویک^۱ که افزایشی از ۱۲۰,۰۶۲ نفر به ۱۲۵,۴۱۱ نفر در آن به چشم می‌خورد) به وقوع پیوست.

آمار زیر مربوط به کارگران مزدبگیر در آلمان است:

نوع بخش	۱۸۸۲	۱۸۹۵	کاهش (-) یا افزایش (+)
- کشاورزی	۵,۸۱۱,۸۱۹	۵,۶۲۷,۷۹۴	- ۲۵۴,۰۲۵
- صنعت	۴,۰۶۹,۲۴۳	۵,۹۵۵,۶۱۳	+ ۱,۸۵۹,۳۷۰
- تجارت	۷۲۷,۲۶۲	۱,۲۳۳,۰۴۵	+ ۵۰۵,۷۸۳

پدیده مشابه‌ای نیز در فرانسه به وقوع پیوست. رابطه میان جمعیت کشاورزی و کل جمعیت به این شرح تغییر نمود: (ر.ک. جدول صفحه بعد)

سال	جمعیت کشاورزی	جمعیت غیرکشاورزی	درصد جمعیت کشاورزی نسبت به کل جمعیت
۱۸۷۶	۱۸,۹۶۸,۶۰۵	۱۷,۹۳۷,۱۸۳	۵۱/۴٪
۱۸۸۱	۱۸,۲۷۹,۲۰۹	۱۹,۴۲۲,۸۳۹	۴۸/۴٪
۱۸۸۶	۱۷,۶۹۸,۴۳۲	۲۰,۵۲۰,۲۷۱	۴۶/۶٪
۱۸۹۱	۱۷,۴۳۵,۸۸۸	۲۰,۹۰۷,۳۰۷	۴۵/۵٪

این کاهش جمعیت کشاورزی را می‌توان به شکل دیگری نیز محاسبه نمود. با محاسبه تراکم جمعیت در کیلومتر مربع (بین سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۹۱) نتایج زیر به دست می‌آید:

سال	مساحت کل (کیلومتر مربع)	تراکم جمعیت در کیلومتر مربع	
		کشاورزی	غیرکشاورزی
۱۸۷۶	۵۲۸,۵۷۱/۹۹	۳۵/۸۹	۳۳/۹۳
۱۸۸۱	"	۳۴/۵۲	۳۶/۷۵
۱۸۸۶	"	۳۳/۴۸	۳۸/۸۳
۱۸۹۱	"	۳۲/۹۸	۳۹/۵۶

در مورد جمعیت کشاورزی کاهشی برابر ۲۹۱ نفر در کیلومتر مربع در ظرف ۱۵ سال به چشم می‌خورد، حال آنکه جمعیت غیرکشاورزی در همین مدت به میزان ۵۶۳ نفر افزایش یافته است. در اینجا نیز ما شاهد کاهشی مطلق در جمعیت کشاورزی هستیم و اینجا نیز کاهش مزبور به علت کم شدن تعداد کارگران کشاورزی بوده است. در کشاورزی فرانسه این آمار در مورد مزدبگیرها و مالکان بهره‌برداري‌ها موجود است:

مشخصات	۱۸۸۲	۱۸۹۲	افزایش (+) یا کاهش (-)
- صاحب واحد کشاورزی	۳,۴۶۰,۶۰۰	۳,۶۰۴,۷۸۹	+ ۱۴۴,۱۸۹
- مزدبگیر	۳,۴۵۲,۹۰۲	۳,۰۵۸,۳۴۶	- ۳۹۴,۵۵۸

کاهش تعداد مزدبگیران از آلمان نیز بیشتر بوده است. در انگلستان، یعنی کشوری که دارای واحدهای کشاورزی بزرگ پیشرفته و شهرهای بزرگ است، این کاهش بیش از نقاط دیگر به چشم می‌خورد. تعداد مزدبگیران کشاورزی در سال ۱۸۶۱ برابر

۱,۱۶۳,۲۲۷ نفر بود، اما در سال ۱۸۷۱ این تعداد به ۹۹۶,۶۴۲ نفر رسید؛ در سال ۱۸۸۱ به ۸۹۰,۱۷۴ نفر و در سال ۱۸۹۲ به ۷۹۸,۹۱۲ نفر بالغ می‌شد. یعنی در ظرف ۳۰ سال به میزان ۳۶۴,۳۱۵ نفر، یعنی به مقدار ۳/۳۱٪ (تقریباً^۱)، کاهش یافت.

ولی در این ارقام نیز ضرر و زیان وارده به کشاورزی کاملاً نشان داده نمی‌شود. همان‌طور که قبلاً گفته شد، بیشتر جوانان مستقل هستند که محل را ترک می‌کنند و بچه‌ها و سالخورده‌گان در محل باقی می‌مانند. این مطلب، هم در مورد مهاجرت‌های موسمی و هم در مورد مهاجرت‌هایی که در آنها خیال برگشت وجود ندارد صدق می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که همزمان با کم شدن جمعیت کشاورزی (از نظر تعداد) ظرفیت و کارایی آن نیز کاهش می‌یابد.

جدیدترین آمار در زمینه حرفه‌ها تصویری از این واقعیت ترسیم می‌کند. در سال ۱۸۹۵ در امپراتوری آلمان تعداد ۸,۲۹۲,۶۹۲ نفر در کشاورزی مشغول کار بودند که در مقابل آن تعداد ۸,۲۸۱,۲۲۰ نفر در بخش صنعت اشتغال داشتند. تعداد کارکنان این دو بخش تقریباً مساوی است. ولی مشاهده می‌کنیم که این توزیع بر اساس گروه‌های مختلف سنی، چقدر نابرابر است!

مشخصات	کمتر از ۱۴ سال	۱۴ تا ۲۰ سال	۲۰ تا ۳۰ سال	۳۰ تا ۴۰ سال
- کشاورزی	۱۳۵,۱۲۵	۱,۷۱۲,۹۱۱	۱,۷۶۱,۱۰۴	۱,۳۴۷,۲۰۶
- صنعت	۳۸,۲۶۷	۱,۷۷۰,۳۱۶	۲,۳۲۱,۱۳۹	۱,۷۵۰,۹۳۳
(کشاورزی + یا -)	+ ۹۶,۹۵۸	- ۵۷,۴۰۵	- ۵۶۰,۰۳۵	- ۴۰۳,۷۲۷
مشخصات	۴۰ تا ۵۰ سال	۵۰ تا ۶۰ سال	۶۰ تا ۷۰ سال	بیش از ۷۰ سال
- کشاورزی	۱,۳۳۲,۹۸۹	۱,۱۴۹,۴۰۴	۷۰۲,۲۶۸	۲۵۱,۶۸۵
- صنعت	۱,۲۰۶,۶۲۴	۷۵۹,۴۰۳	۳۳۶,۲۵۶	۹۸,۲۸۲
(کشاورزی + یا -)	+ ۱۶,۶۳۵	+ ۳۹۰,۰۰۱	+ ۳۷۶,۲۵۶	+ ۱۵۳,۴۰۳

بنابراین مشخصاً در مناسب‌ترین گروه‌های سنی برای کار، یعنی ۱۴ تا ۴۰ سال، کشاورزی در مقایسه با صنعت با کمبود نیروی کاری معادل یک میلیون نفر مواجه است؛ در مقابل این کمبود، در سایر گروه‌های سنی نامساعد برای کار از نیروی کار اضافی نیز برخوردار است. جدولی که از کتاب س. بلود دربارهٔ تحرک جمعیت شهری و روستایی^۱ ارائه می‌شود به طرز گویاتری این امر را نشان می‌دهد. در اول دسامبر سال ۱۸۹۰ در میان ۱۰۰۰ فرد در پروس این آمار به چشم می‌خورد: (ر.ک. جدول صفحهٔ بعد)

سن افراد	دهکده‌های روستایی و املاک اشراف	شهرهایی با جمعیت بیش از ۱۰۰۰ نفر	در جمعیت کشاورزی افزایش یا کاهش به شرح زیر به وجود آمده است
- ۰ تا ۱۵ سال	۳۷۹	۳۱۳	+۶۶
- ۱۵ تا ۲۰ سال	۹۴	۱۰۰	- ۶
- ۲۰ تا ۳۰ سال	۱۴۳	۲۱۰	-۷۷
- ۳۰ تا ۴۰ سال	۱۲۲	۱۴۹	-۲۷
- ۴۰ تا ۵۰ سال	۱۰۰	۱۰۵	- ۵
- ۵۰ تا ۶۰ سال	۷۹	۶۶	+۱۳
- ۶۰ تا ۷۰ سال	۵۴	۳۸	+۱۶
- ۷۰ تا ۱۰۰ سال	۲۹	۱۹	+۱۰
مجموع	۱۰۰۰	۱۰۰۰	

حال ارقامی را از کتاب ج. گولدشتاین^۱، در مورد آماری درباره حرفه‌ها و ثروت (آمار مشاغل^۲، صص ۲۸ و ۵۹)، ذکر می‌کنیم. گولدشتاین تحقیق کرده است تا درصد جمعیت ۱۵ تا ۴۵ سال را در کنت‌نشین‌های مختلف انگلستان معین کند. برای اینکه آمار مزبور طولانی نشود ما تنها به ارائه این ارقام در مورد هشت قلمرو کار کشاورزی و هشت قلمروی که کمتر کشاورزی هستند می‌پردازیم:

قلمرو	در مورد ۱۰۰۰ فرد سال ۱۸۹۱		قلمرو	در مورد ۱۰۰۰ فرد سال ۱۸۹۱	
	متعلق به کشاورزی	۱۵ تا ۴۵ سال		متعلق به کشاورزی	۱۵ تا ۴۵ سال
- Huntingdon	۲۳۲	۴۰۰	- London	۵	۴۹۴
- Cambridge	۱۹۹	۴۱۹	- Lancaster	۲۰	۴۷۹
- Hereford	۱۸۶	۴۰۷	- Durham	۲۱	۴۵۵
- Rutland	۱۸۳	۴۱۷	- York W-R	۳۱	۴۷۵
- Lincoln	۱۸۱	۴۲۱	- Stafford	۳۴	۴۴۶
- Suffolk	۱۷۷	۴۰۶	- Middlesex.E	۳۹	۴۶۲
- Norfolk	۱۶۷	۴۱۰	- Warwick	۴۰	۴۵۶
- Wilts	۱۴۹	۴۱۶	- Monmouth	۴۹	۴۵۹
حداکثر		۴۲۱	حداکثر		

تفاوت‌ها میان بخش‌های صنعت و کشاورزی بسیار چشمگیرند. این تفاوت‌ها را نمی‌توان تنها از طریق مهاجرت توضیح داد. اکثر نیروی کار فعال جمعیت کشاورزی نیز در این طبقه‌بندی سنی دخالت دارند. ولی به‌رحال این جدول به شکل روشنی نشان می‌دهد که در تعدادی مساوی کارگر، عناصر نیرومند در صنعت بیشترند.

ولی تنها کودکان و سالخورده‌گان نیستند که در روستا باقی می‌مانند، بلکه زنان نیز در آنجا می‌مانند. تعداد زنانی که در کشاورزی کار می‌کنند از تعداد آنها در صنعت بیشتر است. مشاهده کردیم که تعداد افراد به کار گرفته شده در صنعت و کشاورزی تقریباً برابر است. ولی تعداد زنانی که مشغول کارند بیشتر است. آمار زیر نشان‌دهنده این موضوع است:

تعداد کارکنان زن و مرد		تعداد زنان به کار گرفته شده		
۱۸۸۲	۱۸۹۵	۱۸۸۲	۱۸۹۵	
۸,۲۳۶,۴۹۶	۸,۲۹۲,۶۹۲	۲,۵۳۴,۹۰۹	۲,۷۵۳,۱۵۴	- در کشاورزی
۶,۳۹۶,۴۶۵	۸,۲۸۱,۲۲۰	۱,۱۲۶,۹۷۶	۱,۵۲۱,۱۱۸	- در صنعت

ولی تنها عناصر قوی و نیرومند از نظر فیزیکی نیستند که روستاها را ترک می‌کنند، بلکه این افراد جزء زرنگ‌ترین و باهوش‌ترین افراد نیز محسوب می‌شوند زیرا سریع‌تر نیرو و جرأت لازم را به دست می‌آورند و خیلی زود به اختلاف میان تمدن فزاینده شهر و توحش رو به افزایش روستا پی می‌برند.

مالکان بزرگ ارضی و دهقانان به عبث سعی می‌کنند با محدود کردن آموزش جمعیت کشاورزی، از آگاهی آنها نسبت به این اختلاف جلوگیری به عمل آورند. روابط اقتصادی میان شهر و روستا آنچنان نزدیک است که حفاظت از جمعیت روستایی در مقابل «فریبندگی» شهر امکان‌پذیر نیست، و تلاش‌های مالکان ارضی برای کشیدن دیوار چین به دور افراد خود هر قدر هم چشمگیر باشند نظامی‌گری، که در نظر آنها از احترام خاصی برخوردار است، باعث می‌شود دیوار مذکور ویران شود و دهقانان جوان به شهرها روی آورند.

کاهش تعلیم و تربیت، مشکل نمودن امکان فراگیری از طریق کتاب و روزنامه، تمام این اقدامات تنها باعث می‌شوند که روستایی تصور دقیقی از شهر نداشته باشد و از سوی دیگر افراد باهوش‌تر روستا به وحشی‌گری اطرافیان‌شان سریع‌تر پی می‌برند و این امر آنها را در رفتن به شهرها تشویق می‌کند.

این شکل ترک روستا را نمی‌توان از طریق آمار نشان داد. ولی می‌دانیم که کشاورزان بیشتر از کاهش تعداد کارگران باهوش شکایت می‌کنند تا از کاهش عمومی کارگران. شکاف بیش از حد فکری که باعث جدایی شهر و روستا می‌شود، شکافی که محصول برتری عظیم شهر از نظر امکانات آموزش و رشد فکری است، باز هم عمیق‌تر می‌گردد.

اغلب اوقات علاوه بر کاهش جمعیت و انحطاط فکری، نوعی انحطاط فیزیکی نیز به وجود می‌آید. این انحطاط تنها به نواحی صنعتی اختصاص ندارد. تغذیه ناکافی، مسکنی که در آن هیچ‌گونه عامل بهداشتی در نظر گرفته نشده است، کار طاقت‌فرسا، بی‌توجهی، شغل‌های فرعی ناسالم و صنایع خانگی، همه و همه به نوعی در این انحطاط فیزیکی جمعیت روستایی سهیم‌اند. حتی در همین اواخر نیز آماری ارائه گردیده که طبق آن، جمعیت صنعتی به‌طورکلی برای خدمت‌سربازی مناسب‌تر و در نتیجه از نظر فیزیکی رشدش از جمعیت روستایی بهتر است. با این همه، گویایی این ارقام به‌شدت مورد اعتراض قرار گرفته است و ما نیز از استفاده آنها خودداری می‌کنیم. ولی حتی اگر هنوز نتوان به‌طورکلی از پایین‌تر بودن وضع فیزیکی جمعیت روستایی نام برد آنچه مسلم است این است که برتری آن از بین رفته است. حتی در یک کشور کشاورزی مانند سوئیس نیز این برتری از نظر فیزیکی تشخیص داده نمی‌شود. در طول سال‌های ۱۸۸۴ - ۱۸۹۱ در بین ۲۴۱،۰۷۶ سرباز و وظیفه، ۱۰۷،۶۰۷ کارگر کشاورزی به چشم می‌خورد. آمار زیر نشان می‌دهد:

موکول به بعد	مناسب خدمت	نامناسب برای خدمت	
۱۸/۹٪	۶۱/۷٪	۳۸/۳٪	- در میان دهقانان ...
۱۹/۸٪	۶۳/۰٪	۳۷/۰٪	- در بین کل مشمولاتی که مورد بازرسی قرار گرفته‌اند ...

بنابراین در میان دهقانان، نسبت افراد مناسب برای خدمت کمی پایین‌تر از حد متوسط بود. جمعیت کشاورزی نه‌تنها از جنبه‌های اقتصادی، عددی و فکری، بلکه از نظر فیزیکی نیز در مقایسه با سایر طبقات جامعه بیش از پیش نزول می‌یابد.

بدین ترتیب رشد سرمایه‌داری نه‌تنها باعث وخامت رو به افزایش هزینه‌ای که بر دوش کشاورزی سنگینی می‌کند می‌شود، بلکه موجبات نابودی «منابع اصلی هر نوع ثروت»، یعنی زمین و کارگر را نیز فراهم می‌سازد (مارکس، سرمایه، جلد یک، فصل ۱۳، پاراگراف ۱۰، صنعت بزرگ و کشاورزی^۱، جایی که ایده عنوان شده در فوق بیان کلاسیکش را پیدا کرده است).

به‌طور طبیعی این تغییرات بر واحد کشاورزی اثر می‌گذارند. به‌خصوص مسئله کارگران، که طبعاً برداشت متفاوتی از آن نسبت به شهرها وجود دارد، بیشترین دردها را ایجاد می‌کند. در اینجا مسئله این نیست که با کارگران چه باید کرد، بلکه مسئله این است که از کجا آنها را باید پیدا کرد. قبلاً در فصل هفتم اشاره کردیم در نقاطی که مالکیت بزرگ ارضی باعث از بین رفتن تعداد زیادی واحد کشاورزی کوچک شده، به شکل مصنوعی خواهان ایجاد مجدد آنها شده است. هر قدر

مهاجرت به سوی شهرها قابل ملاحظه‌تر باشد، مالکیت بزرگ ارضی سعی بیشتری در پایبند نمودن کارگران مورد احتیاج خود، برای ماندن در مزرعه، خواهد نمود. در مناطقی که صنعت قدرت جذب زیادی دارد، تنها ایجاد مزارع کوچک کافی نخواهد بود؛ در آنجا باید محدودیت‌های حقوقی برای کارگرانی که نزد مالکان بزرگ به کار مشغول‌اند، برای جلوگیری از رفتن آنها، به وجود آورد. در این شرایط واحدهای جدید کوچکی به وجود می‌آیند که مالک ارضی آنها را در عوض اجبار به انجام دادن برخی کارها اجاره می‌دهد. یک نوع نظام جدید فتودالی به وجود می‌آید، ولی مدت زیادی دوام نمی‌آورد؛ حرکت رو به جلو صنعت به آن خاتمه می‌دهد. این قراردادهای جدید اجاره‌ای همراه با اجبار به انجام دادن برخی کارهای معین تنها در نقاطی حفظ شده‌اند که در همسایگی آنها ایجاد هیچ نوع صنعتی امکان‌پذیر نبوده است. نقاطی که صنعت مستقر می‌شود فریبندگی پیشنهادهای مختلف از پایبند شدن کارگران جلوگیری می‌کند. آنها ترجیح می‌دهند آزادی کار خود را حفظ کنند تا بتوانند از کلیه موقعیت‌ها برای بهتر فروختن آن استفاده ببرند.

کرگر نتیجه «بی‌چون و چرای» یک تحقیق درباره وضعیت کارگران کشاورزی در شمال غربی آلمان را چنین بیان می‌کند: «در نقاطی که اکثر کارهای کشاورزی در عین حال هم توسط خدمتکاران و هم به وسیله کارگران مزرعه انجام می‌گیرند، شرایط کار هم برای کارگران و هم برای صاحبان کار، مناسب‌تر و سودمندتر است.» در این شرایط اربابان به نیروی کار کافی برای انجام دادن منظم همه کارهای کشاورزی دسترسی دارند، و کارگران نیز در شرایط مادی نسبتاً خوبی قرار می‌گیرند که اکثر اوقات به آنها امکان می‌دهد پس‌اندازی داشته باشند و در وضع روحی رضایت‌بخشی به سر برند.

علی‌رغم این سعادت‌مندی، در مناطق زیادی کارگران دارای چنان آشفتگی روحی‌اند که نمی‌توانند شادمان باشند. استخدام عمومی کارگران مزرعه با دو مشکل مواجه می‌شود: «از یک سو، شخصیت متکبر و مستقل این جمعیت که از هر نوع قیدوبندی که آنها را برای مدتی مانند برده به زنجیر درآورد متنفر هستند؛ این انگیزه است که پیدایش نظام کارگران مزرعه را اغلب در دستفالی‌های پادربورن^۱، بورن^۲، وریورگ^۳ و هوکستر^۴ غیرممکن می‌سازد. از سوی دیگر، همسایگی با یک صنعت فعال که در بخش‌های زغال‌سنگ برگت دو لا مارک^۵ و در ناحیه هامبورگ-هاریورگ^۶ باعث از بین رفتن نظام قدیمی کارگران مزرعه گردیده و از پیدایش مجدد آن جلوگیری کرده است.

«علت این امور به خصوص دستمزدهای بالایی است که مؤسسات صنعتی و معادن قادر به پرداخت آنها هستند. این دستمزدها یکی از عللی است که کارگران کشاورزی را از انعقاد قراردادهای طولانی مدت با اربابان و کار اجباری برای آنها باز می‌دارد و به آنها این امکان را می‌دهد تا از امتیازات رو به افزایش تقاضا برای کارگران صنعتی بهره‌مند شوند.»

1. Paderborn

2. Büren

3. Werburg

4. Hörter

5. Berget de la Mark

6. Hamburg-Harburg

بنابراین به لطف صنعت است که آینده به آرمان فئودالی آقای کرگر تعلق نخواهد داشت. استخدام کارگرانی که از خارج آورده می‌شوند، چه برای همیشه و چه تنها برای یک فصل، عمومیت بیشتری دارد. اگر پرولتاریزاسیون رو به افزایش دهقانان عرضه این قبیل کارگران را افزایش می‌دهد، حرکت دائم کارگران کشاورزی به سوی مناطق صنعتی باعث افزایش تقاضا برای آنها در کشاورزی می‌گردد. در بسیاری نواحی، بدون کمک گرفتن از کارگرانی که از خارج آمده‌اند، بهره‌برداری کشاورزی غیرممکن خواهد بود. ولی هر قدر این نوع کار گسترش پیدا کند، در نهایت فقط باعث تقسیم متعادل هزینه‌هایی که کمبود کارگر بر کشاورزی تحمیل نموده است در تمام منطقه می‌شود، یا تقسیم این هزینه‌ها در چند منطقه (در صورتی که از چندین محل کارگر گرفته باشد)؛ ولی عموماً قادر به تأمین نیروهای مولد جدید برای کشاورزی نیست. آنچه کار خارجی برای یک منطقه به ارمغان می‌آورد، از منطقه دیگر ربوده می‌شود. اگر غرب کارگرانی را به دست می‌آورد، شرق کارگرانی را از دست می‌دهد؛ و کمبود نیروی کار حتی در نقاطی که هنوز اثرات صنعت مستقیماً عمل نکرده‌اند احساس می‌شود، و با ترک کردن موقت، شرایط برای ترک دائم فراهم می‌شود. کارگران خارجی تقریباً هیچ‌گاه نمی‌توانند کاملاً جای کارگران محلی جذب شده توسط شهرها را پر کنند. همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، معمولاً نیرومندترین و باهوش‌ترین افراد قبل از همه روستا را ترک می‌کنند. برعکس، کارگرانی که جای آنها را می‌گیرند معمولاً از نواحی عقب‌افتاده از نظر اقتصادی می‌آیند، یعنی از نقاطی که آموزش ابتدایی ناکافی بوده یا در اغلب اوقات حتی خود کشاورزی نیز مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. نتیجه این امر نه تنها کاهش ظرفیت کاری طبقه کارگران کشاورزی خواهد بود، بلکه اغلب به یک پسرقت در روش‌های کشت نیز منجر خواهد گردید.

طبق نوشته کرگر^۱ آنچه عموماً شرایط کارگران بخش‌های معادن و ستفالی را ترسیم می‌کند عدم وجود کارگران کشاورزی محلی و تقریباً استخدام کلیه فرزندان کارگران در معدن بلافاصله بعد از سن بلوغ است. بنابراین، تقریباً تمام کارگران کشاورزی از خارج می‌آیند؛ خدمتکاران را از پروس شرقی و غربی، هسه، هانوفر^۲، والدک^۳، و از هلند می‌آورند. ولی همیشه بایستی دوباره از نو شروع کرد، زیرا آنها بیش از یک یا دو سال در کارهای کشاورزی باقی نمی‌مانند؛ به مجرد اینکه مشاهده کنند با زحمت کمتری قادر به دریافت دستمزد بالاتری در معدن هستند، کار خود را ترک می‌کنند. در فصل درو کارگران خانه به دوش، به خصوص از بخش میندن^۴، خود به خود به آنجا می‌آیند. تا آنجا که ممکن است سعی می‌شود از استخدام این گروه از کارگران، که بایستی دستمزد بالایی به آنها داد، خودداری شود و کارها بیشتر توسط خدمتکاران انجام شوند. آنها کمتر از نواحی شوولم^۵ و هاگن^۶، که در آنجا املاک عموماً کوچک هستند، می‌آیند؛ و در شوولم که مالکیت کوچک غالب است تقریباً دیده نمی‌شوند.

1. Hanovre

2. Waldeck

3. Minden

4. Schwelm

5. Hagen

«طبق برخی گزارش‌ها، کمبود کارگر کشاورزی به معنی دقیق آن در این نواحی وجود ندارد، به‌خصوص در شرایطی که صنعت ناتوان باشد، بلکه کمبود کارگران ثابت و کارگران کشاورزی کارکشته است که حس می‌شود. ولی طبق اکثر گزارش‌ها به‌طور کلی مشکل، پیدا کردن کارگر از هر نوع است؛ و یک گزارش‌دهنده می‌گوید کمبود کارگر، به‌خصوص کارگران خوب، به حدی است که دهقانان غالباً از بهره‌برداری از زمین‌شان اکراه دارند.»^۱

یک گزارشگر از منطقه دوکنشین هسه (هسه علیا) چنین می‌نویسد: «در گذشته کارگران مزدبگیری خوبی وجود داشتند که در تمام مدت سال کارشان را انجام می‌دادند و با انجام دادن وظیفه‌شان ثابت می‌کردند که حرفه مزبور را یاد گرفته‌اند و در آن تجربه دارند و می‌توان روی آنها حساب کرد. ولی آنها ناپدید شدند؛ خرمن‌کوب‌ها کار مزارع را در زمستان تصرف کردند؛ نواحی صنعتی در تمام مدت سال کار فراهم می‌کردند و بدین ترتیب حدود سال ۱۸۷۵ مهاجرت به وستفالی، بلژیک، پاریس، و سپس به‌خصوص به امریکا، استرالیا و جمهوری آرژانتین شروع شد؛ «وسوسه ثروت» آنها را به حرکت وامی‌داشت و بسیاری از آنها صاحب آن نیز شدند؛ و اینها عناصر خوبی را که در وطن خودشان می‌شناختند تشویق می‌کردند تا به آنها بپیوندند. خدمتکاران متأهل جای آنها را گرفتند، معجونی از ملیت‌های مختلف سوئسی، پروسی (شرقی و غربی)، لهستانی، افراد ساکن سیلزی علیا و حتی سوئدی و غیره؛ بعضی‌ها با قرارداد می‌آمدند و بعضی سرخود. این گروه تشکیل می‌شد از افراد فاسدی که به صورت غیرقانونی با پس‌مانده‌های کارگران خارجی زندگی می‌کردند، آنها به مشروب معتاد بودند، در حرفه خود مهارت نداشتند، به واسطه نداشتن هوش و وفاداری لازم به صورت خدمه طویله به‌کار گرفته می‌شدند و به‌عنوان سرایدار مشغول بودند ... مسئول مراقبت از دام‌ها و محل دوشیدن شیر بودند، و تمام اینها در مقابل دستمزدهای بالا ... به‌علاوه این کارگران مستقر شده در این نواحی، در مزارعی که کشت ترب‌سیاه در سطح وسیعی انجام می‌شد کافی نبودند و به محض رسیدن بهار تعداد زیادی کارگر از مناطق رون، آیشفلد^۲، باویر، جنگل سیاه، سیلزی علیا، دوکنشین پوزن و از پروس غربی، به آنجا سرازیر می‌شدند؛ کارگران زن و مرد خانه‌به‌دوشی که به‌سبب دستمزدهای بالا تا پاییز در آنجا می‌ماندند، دقیقاً به این دلیل که اهالی بومی هسه مایل نیستند مدتی طولانی در مزرعه به‌کار گرفته شوند.»^۳

و بالاخره مثال سومی را نیز ذکر می‌کنیم که نشان دهیم کشاورزی تا چه اندازه از رشد و توسعه صنعت رنج می‌برد.

دکتر رودلف میر در مقاله‌ای^۴ حقایقی را که مباحث را که می‌باشد ملک چندهزار هکتاری زیر کشت چغندر و

۱. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۱، ص ۱۳۳.

2. Eichsfeld

۳. موقعیت کارگران کشاورزی، جلد ۲، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

4. Neue Zeit, XI, 2, p. 284

غلات در بوهم حکایت کرده است نقل می‌کند. او می‌گوید: «قبلاً ما عادت داشتیم که خاک گندم کاشته شده به شکل خطی را در چندین نوبت با بیل متصل به اسب شخم بزیم، ولی این کار دیگر امکان‌پذیر نیست زیرا زمانی که کارگر هدایت‌کننده بیل ناشی باشد به گندم صدمه می‌رسد؛ ما تقریباً کارگران ماهری که بتوانند با حیوانات کار کنند نداریم و خدمتکاران نادری که برخی مهارت‌ها را در این زمینه داشته باشند مدت زیادی در محل باقی نمی‌مانند. زمانی که جوانان در دورهٔ سرسازی یاد می‌گیرند تا دنیا را بشناسند دیگر خواهان کارهای طولانی و طاقت‌فرسا برای ما در عوض دستمزدی ناچیز نیستند و به نقاط دیگری رهسپار می‌شوند، هر جایی که امکان داشته باشد، و بدین ترتیب از جمعیت بومی تنها سالخوردگان، بچه‌ها و زنها باقی می‌مانند و ما خدمتکارانی از تابور^۱ در چکسلواکی استخدام می‌کنیم. این افراد معمولاً بسیار لایبالی و خشن‌اند و طریق استفاده از ماشین‌آلات را نمی‌دانند. به این دلیل است که این‌گونه وسایل ما در انبارها زنگ می‌زنند.»

این مسائل نشان می‌دهند که در کشاورزی امروزی استفاده از ماشین، این وسیله‌ای که به نظر می‌رسد در این قرن بخار و برق مناسب‌ترین وسیله برای جبران کمبود کارگر است، تا چه حد مشکل است. کشاورزی در همهٔ نقاط به کارگرانی که قادر به کارکردن با ماشین باشند دسترسی ندارد، و آنهایی نیز که قادر به این کار هستند بیش از پیش کشاورزی را ترک می‌کنند. با وجود این، حتی امروز نیز شاهد ترقی و توسعهٔ چشمگیر ماشین‌آلات در روستا هستیم، ولی این پیشرفت‌ها هنوز در سطحی نیستند که مشکلات ناشی از قحطی کارگر را علاج نمایند. ما تنها چند مورد پراکنده را مشاهده کردیم که در آنها ماشین واقعاً توانسته بود درد را علاج کند. ما در اینجا این موضوع را در نظر نمی‌گیریم که اگرچه ماشین‌های کشاورزی همیشه به نسبت مقدار محصول داده شده باعث صرفه‌جویی در میزان کار می‌شوند ولی این موضوع نسبت به وسعت مساحت کشت شده همیشه صحت ندارد. در روستا برخی از ماشین‌آلات برای یک سطح برابر، بیش از وسایل معمولی به کارگر نیاز دارند: «در بسیاری موارد، استفاده از ماشین به جای اینکه باعث کاهش کمبود نیروی کار شود، باعث وخیم‌تر شدن وضع می‌شود. بذرپاش دریل برای بذرپاشی یک مساحت مساوی به نیروی کار بیشتری از بذرپاش خطی یا دست‌پاش احتیاج دارد.»^۲

و بالاخره برای علاج کمبود کارگر راه چهارمی نیز توصیه می‌شود که عبارت است از دادن دستمزد بهتر، رفتار بهتر، تأمین مسکن و تغذیهٔ مناسب‌تر. مسلماً این وسیله در میان روش‌های دیگر مؤثرترین اقدام محسوب می‌شود، با این همه به نظر می‌رسد که برای تضمین نیروی کار کشاورزی ناکافی باشد. تنها دستمزد بالا نیست که باعث جذب کارگر از روستا به شهر می‌شود، علاوه بر آن انتظار پیدا کردن کار در زمستان، استقلال بیشتر، امکانات بیشتر برای تشکیل خانواده و برتری شهر از نظر تمدن را نیز می‌توان نام برد؛ تنها از طریق افزایشی بسیار قابل ملاحظه در

دستمزد است که می‌توان تمام اینها را جبران کرد.

ف. گروسمن^۱ می‌نویسد: «در مناطق پایینی الب، بیشترین اعتراض ناشی از رفتن خدمتکاران زن به شهرهاست. تعجب گزارش‌دهنده وقتی بیشتر می‌شود که این زنان با کاری که در قصبه‌های مجاور پیدا می‌کردند به‌زحمت صاحب دستمزدی نصف آنچه در روستاهای خودشان کسب می‌کردند می‌شدند. حتی در هامبورگ نیز متوسط دستمزد بالاتر نیست، در عوض مخارج بالاتر است.»^۲ حتی بهترین رفتارها نیز برای مدتی طولانی باعث ماندن کارگر در روستا نمی‌شوند. «گزارش‌دهنده می‌گوید موارد زیادی وجود دارند که در آنها ارباب، خدمتکارانش را به‌زحمت به‌عنوان انسان در نظر می‌گیرد. در بسیاری موارد خدمتکاران نمی‌توانند به یک غذای متوسط، که اغلب اوقات به شکل مطلوبی تهیه نشده است، دلخوش باشند. آنها غالباً حتی صاحب یک اتاق مناسب و به اندازه کافی گرم نیستند بتوانند اوقات فراغت خود را در آن بگذرانند؛ و بسیار اتفاق می‌افتد که برای خواب تنها به اتاق انباری در گوشه پرتی از منزل دسترسی دارند؛ اطاقی بدون کف تخته‌بندی‌شده، بدون صندلی و مسلماً بدون میز. ولی برعکس اگر خدمتکاران را به‌عنوان بخشی از خانواده در نظر بگیریم، اگر درباره مشکلات و مسائل خود و آنها با یکدیگر گفت‌وگو کنیم، اگر با آنها سر یک میز غذا بخوریم (که در این مناطق اغلب اوقات چنین است)، اگر به آنها اجازه داده شود اوقات فراغت‌شان را با خانواده در اتاق مشترک بگذرانند، یا اگر به آنها چند اتاق مناسب و گرم داده شود و روزنامه در اختیارشان قرار گیرد، خدمتکاران خوب از وضع خود راضی خواهند بود. ولی حتی در این موارد نیز آرزو دارند نامهرسان، کارمند راه‌آهن، خیاط، پرستار و غیره شوند، یا اینکه شغلی در شهرهای بزرگ پیدا کنند، زیرا زندگی در آنجا لذت‌بخش‌تر و دلپذیرتر از زندگی ساکت دهکده‌شان است که اغلب اوقات مسافرخانه‌ای هم ندارد. امروزه خدمتکاران منضبط با دستمزدهای بالایی که دریافت می‌کنند، البته اگر زود ازدواج نکنند (که اغلب در اینجا صحت دارد)، قادرند پس‌انداز مناسبی برای خریدن یک مزرعه در ۳۰ سالگی به بالا داشته باشند (به‌خصوص در حال حاضر که قیمت‌ها چنین پایین آمده‌اند) و در آنجا حدود چهار گاو و چندین گوسفند را پرورش دهند.»^۳

نه دستمزدهای بالا، نه رفتار خوب و نه انتظار به دست آوردن یک ملک کوچک، هیچ‌کدام قادر نیستند توده کارگران کشاورزی را روی زمین نگه دارند.

و تازه کارگران کشاورزی چگونه ممکن است صاحب وضعیتی بهتر و دستمزدهایی بالاتر شوند؟ هیچ طبقه مالکی وجود ندارد که دواطلبانه دستمزدها را بالا ببرد؛ باید آنها را مجبور به این کار کرد، ولی امروزه مزدبگیران کشاورزی هنوز ضعیف‌تر از آن‌اند که از طریق قدرت تشکیلات خود بتوانند آنها را به این کار مجبور نمایند. افزایش دستمزد در روستا همیشه نتیجه کمبود فزاینده نیروی کار است. دستمزد بالا و وفور عرضه نیروی کار دو پدیده‌ای هستند که تا امروز لااقل در روستا وجود نداشته‌اند.

هر قدر این راهنمایی پسندیده باشد باز هم با افزایش دستمزدها نباید توقع داشت که مهاجرت به سوی شهرها متوقف گردد. این مهاجرت بدون وقفه در حال افزایش است و هیچ مانعی قادر به جلوگیری از آن نیست.

آندرسون گراهام^۱، در این مورد در کتابش به نام مهاجرت روستایی^۲، که توسط گولدشتاین (آمار مشاغل، ص ۳۹) نقل شده است چنین می‌گوید: «زمانی که دستمزدهای آنها پایین است، مانند منطقه ویلتشایر^۳، آنها مهاجرت می‌کنند. در شرایطی که دستمزدهای شان بالاست، مانند منطقه نورتامبرلند^۴، باز هم مهاجرت می‌کنند. در شرایطی که مزارع کوچک‌اند، مثل بخش اسلیفورد^۵ (لینکلن)، آنها محل را ترک می‌کنند. در نورفولک^۶، یعنی جایی که مزارع عموماً بزرگ هستند نیز مهاجرت انجام می‌گیرد. به نظر می‌رسد این تصور ناامیدکننده که در روستا سعادت‌مندی برای روستایی امکان‌پذیر نیست در وی نفوذ کرده باشد که در کمال آسودگی بیل و کلنگ خود را زمین می‌گذارد و مهاجرت می‌کند.»

از آنجا که قدرت ابتکار شخصی ضعیف است خواستار دخالت دولت می‌شوند. سعی می‌شود از طریق فرامین و مقررات خشن، تنبیه متخلفان و دشوار نمودن ازدواج، خدمتکاران در نزد کشاورزان حفظ شوند. برای حفظ جمعیت در محل می‌کوشند از طریق قدغن‌کردن یا محدود نمودن آزادی رفت‌وآمد، جلوگیری از اهدای حق شهروندی به تازه‌واردان، بالا بردن نرخ‌های راه‌آهن و غیره از مستقر شدن آنها در شهر جلوگیری به عمل آورند.

ولی اقدامات گروه اول باعث خواهد شد که زندگی در روستا برای خدمتکاران و کارگران به کار گرفته شده از آنچه هست غیرقابل تحمل تر شود و فرار آنها از روستاها افزایش یابد. در مورد حذف آزادی مستقر شدن باید گفت که حتی اگر جمعیت صنعتی خود را با آن تطبیق دهد و حتی اگر عملی گردد باز هم فقط چند کشاورز را از مضیقه نجات می‌دهد ولی برای کل کشاورزی کمکی محسوب نمی‌شود. این اقدام، تنها امکان تصاحب درآمدی کمکی را در مورد تعداد بی‌شماری دهقان خرده‌پا از بین می‌برد و باعث سقوط آنها در قعر بدبختی و فلاکت خواهد شد؛ از سوی دیگر نیز امکان هر نوع بهره‌برداری توسط کارگران مزدبگیر را در مناطق صنعتی از میان می‌برد. در این مناطق، همان‌طور که مشاهده کردیم، بدون استفاده از نیروی کار خارجی بهره‌برداری امکان‌پذیر نیست؛ و بالاخره این امر باعث تعویق ورشکستگی کشاورزی در مناطق عقب‌افتاده از نظر اقتصادی و تسریع آن در مناطق پیشرفته خواهد شد.

در جامعه سرمایه‌داری در مقابل کمبود نیروی کار در کشاورزی هیچ درمانی وجود ندارد. کشاورزی سرمایه‌داری اواخر قرن ۱۹ نیز مانند کشاورزی فئودالی اواخر قرن ۱۸ در بن‌بست قرار

1. Anderson Graham

2. *L'exode rural*

3. Wiltshire

4. Northumberland

5. Sleaford

6. Norfolk

دارد؛ بن‌بستی که خود کشاورزی به علت موقعیت اجتماعی فعلی قادر به خروج از آن نیست. گویی توصیفات قرن گذشته را می‌شنویم وقتی که می‌خوانیم: «کمبود کارگر به چشم می‌خورد و این کمبود عمدتاً در واحدهای کشاورزی مالکان بزرگ و دهقانان عمده احساس می‌شود. نتیجه‌اش این خواهد بود که املاک مهم و حتی ملک‌های دهقانی نیز به اجاره درآیند. بنابراین هیچ‌گونه بهبودی در وضع مزرعه حاصل نمی‌شود و این امر منجر به استفاده از زمین برای سود آبی می‌شود، زیرا دام به مقدار کافی موجود نیست و تنها کودهای شیمیایی و کود انسانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این امر به طور طبیعی به حاصلخیزی خاک صدمه خواهد زد. از سوی دیگر مزارع ماسه‌ای، که در گذشته با سوددهی کشت می‌شدند، تا سال‌ها زیر کشت نمی‌روند (حتی اگر این مزارع به کارگران تعلق داشته باشند). این کارگران به علت بالا بودن دستمزد، درآمدشان از مزد کارشان به مراتب بیشتر از عایدی آنها از کشت مزرعه‌شان خواهد بود.»^۱ این گزارشی بود از هسه. گزارش دیگری از منطقه باویر چنین می‌گوید: «گزارش‌های عمومی حاکی از آن است که کمبود کارگر در بسیاری مناطق نه تنها نظم و ترتیب بهره‌برداری را مختل کرده، بلکه عموماً تمرکز و شدت آن را نیز کاهش داده است.»^۲

این نکات را باید با آنچه در فوق دربارهٔ به کار گرفتن کارگران خارجی گفته شد مقایسه کرد. علی‌رغم همهٔ پیشرفت‌های تکنیکی نمی‌توان شک نمود که در برخی نواحی کشاورزی به عقب رفته است. اگر کمبود کارگر ادامه پیدا کند، این پسروی به صورتی عمومی در خواهد آمد. «کاهش در نیروهای مولد نتیجه‌اش الزاماً بایستی کاهش در سطح زیر کشت سالیانه و افزایش سطح مراتع باشد.»^۳

کلیهٔ واحدهای کشاورزی که کارگران مزدبگیر در اختیار دارند، دچار نتایج خردکنندهٔ این کمبود نیروی کار خواهند شد، ولی در این میان صدمهٔ وارده به واحدهای کوچک بیشتر است. واحدهای کوچک کمتر در موقعیتی هستند که بتوانند جسته‌وگریخته به شکلی این کمبود را علاج نمایند، تا چه برسد که قادر به جلوگیری کامل از آن باشند. این واحدها زمین‌های کافی در اختیار ندارند که بتوانند در مقابل برخی تعهدهای محکم، آنها را به مزدبگیرها اجاره دهند. آنها به چنان تعداد کمی کارگر احتیاج دارند که فراخواندن این کارگران از مناطق دوردست برای‌شان مقرون‌به‌صرفه نیست. آنها بایستی خود را به کارگرانی که در همسایگی آنها وجود دارند راضی کنند؛ از سوی دیگر، اکثر اوقات استفاده از ماشین‌آلات برای‌شان میسر نیست و وضع پولی‌شان به آنها اجازهٔ افزایش دستمزد را نمی‌دهد.

باید اضافه کرد که این واحدهای کشاورزی نسبتاً کوچک که از کارگران مزدبگیر استفاده می‌کنند، مشخصاً آن دسته از واحدهایی هستند که کارگرانی را استخدام می‌کنند که آسان‌تر از سایر کارگران مهاجرت می‌کنند (کارگران مجرد، خدومه و خدمهٔ زن مزرعه).

۱. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۲، ص ۲۰۶.

۲. گولنز، طبقهٔ کارگر روستایی، ص ۱۷۶.

۳. همان‌جا، ص ۱۹۰.